

بود شیری به ~~بیش~~ بیشه ای خفته / موشکی کرد خوابش آشفته

دست برد و گرفت کله موش / شد گرفتار، موش بازگوش

گفت ای موش لوس یک غازی / بادم شیر می کنی بازی؟»

موش بیچاره در هراس افتاد / گریه کرد و به التماس افتاد

که تو شاه و حوشی و من موش / موش هیچ است پیش شاه و حوش

تو بزرگی و من خطا دارم / از تو امید مغفرت دارم

از پی صید گریه، یک صیاد / در همان حول و حوش دام نهاد

سعی - نخورد - عالم بی عمل - ~~مشک~~ مشک - ایشان - ناپسند

عطارد - غازی - طبعی - هراس - بشتافت - مغفرت - زerkش

کله ی موش - بیشه ای - ~~بیش~~ نا هماهنگی - جغرافی - دعوا

قطعات - اصرانه - علف های هرز باغتان - مروارید

می بایست - کمال میل - می غلتید - ~~صاف~~ سابق -